

ادبیات. عنصر مقاومت فرهنگی ایرانیان - چهارمین نوشتار

سالوس: نماد جباریت تاریخی

محمدعلی شاکری یکتا

میوس جزلب ساتی و جام می حافظ
که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن

□ تخصص در پاره‌ای از مفاهیم و اصطلاحات که در ادبیات، به گونه‌ای نمادین بازگویی برخی از رفتارها و کنش‌های فردی یا گروهی است، باید با دیدگاهی متناسب با واقعیت‌های زمانه صورت پذیرد. خاصیت این نقدها و بررسی‌ها، این است که ما را برای شناخت بیشتر و موضع‌گیری درست در برابر هر آنچه پیرامونمان می‌گذرد آماده می‌سازد. همچنین می‌تواند خط بطلان بر پندارها و باورهای بکشد که ما را هنوز هم از درک واقع‌گرایانه کهنگی فضاهای فکری حاکم بر جامعه بازداشته است.

ژرفاشناسی و ازگانی متون ماندگار، یعنی متونی که بر فرهنگ و تاریخ ما تأثیر گذارده‌اند و خود نیز ملهم از تاریخ و فرهنگ پیش از خویش‌اند، حلقه اتصال اندیشه ما به حرکت‌هایی است که به درست و یا به نادرست، حضور خود را به منزله فرهنگ حاکم تثبیت کرده‌اند. قشر و یا صنفی که در طول تاریخ مدعی هدایت معنوی جامعه است با کشیدن دیوار ضخیم قداست به دور خویش‌تن نمی‌تواند از نقد و انتقاد بگریزد. چرا که منطق محکم و تزلزل‌ناپذیر واقعیت تاریخی، به جامعه و به یک گروه و صنف این اجازه را نخواهد داد با گریز از انتقاد از خویش‌تن دچار خودمحوری شود و خویش را کعبه آمل و آرزوهای ملتی تصور کند که اقتدار سیاسی و فرهنگی‌اش را از آن ملت دارد.

انبوهی از متون کلاسیک پیش روی ماست که خالقان آنها، در شرایطی مشابه و یا متفاوت از ما زندگی می‌کرده‌اند. شرایطی که گاه جمعیت خاطر می‌آفرید و گاه سلسله اعصاب آنان را از هم می‌گست. برخورد فرزندانگان فرهنگی ما با خود و محیط اجتماعی‌شان در پیوند با این

مسئولیت‌پذیری و شوق به حقیقت‌یابی، گاه چنان شجاعانه و بی‌پروا بوده که بیش از هر عامل دیگری به تغییر باورها و به عبارت صحیح‌تر اصلاح باورها کمک کرده است. از همین روست که ضرورت پیش‌کشیدن چنین مباحثی در روزگار ما می‌تواند، یاری‌ده‌کسانی باشد که انگاره‌های خود را از فضاهای بیگانه با جامعه خود کسب می‌کنند و پندارهای نوگرایی‌شان این اجازه را نمی‌دهد که برای نو دیدن، نو گفتن و نو شنیدن، اندکی هم خودمانی‌تر به خویش‌تن بنگرند. اینان سخن نو را نه در قالب ساخته شده از محیط که از قالب‌ها و کلیشه‌هایی گرت‌برداری می‌کنند که در محیط‌های رشد خود نیز ممکن است پذیرفته نباشند.

نوزایی فرهنگی و اصلاح فرهنگی، جز با پیرایش و پالایش واقعی اندیشه جامعه در هر صنف و دار و دسته‌ای امکان‌پذیر نیست. ما نمی‌توانیم در پناه مطلقیت سیاسی، باورهای مردم را به خودکامگی صنفی منگنه کنیم آن‌گاه از حقانیت دم زنییم. سخن تازه یعنی آینه‌کرداری اهل قلم و آینه‌پنداری جامعه برای اعتلای فرهنگی، به قول مولانا:

هین سخن تازه بگو تا دو
جهان تازه شود
بگذرد از حد جهان، بی‌حد
و اندازه شود
خاک سبه بر سر او کز دم تو
تازه نشد
یا همگی رنگ شود، یا همه
آوازه شود
هرکه سُدّت حلقه در زود
برد حقه زر
خاصه که در باز کنی، محرم
دروازه شود
راز، نهان‌دار و خمش ور

خمشی تلخ بود

آنچه جگر سوزه بود باز جگر سازه شود

سالوس یعنی چه؟

یکی از مفاهیم نمادین ریاکاری، تزویر و زهدفروشی در ادبیات ما همین کلمه سالوس است. شاعران بزرگ ما به مدد همین واژه غیرادبی که ریشه‌های عامیانه دارد از رخسار پنهان دروغ‌گویان بزرگ تاریخ ما چهره‌گشایی کرده‌اند. در ضرب‌المثل‌ها و قصه‌های عامیانه هم مصادیق مشخص سالوس بسیار شفاف و روشن است.

در برهان قاطع، سالوس این‌گونه تعریف شده است: سالوس... مردم چرب‌زبان و ظاهرنا و فریب‌دهنده و مکار و محیل و دروغ‌گوی و فریبنده باشد. به عربی شاید می‌خوانند. (۱)

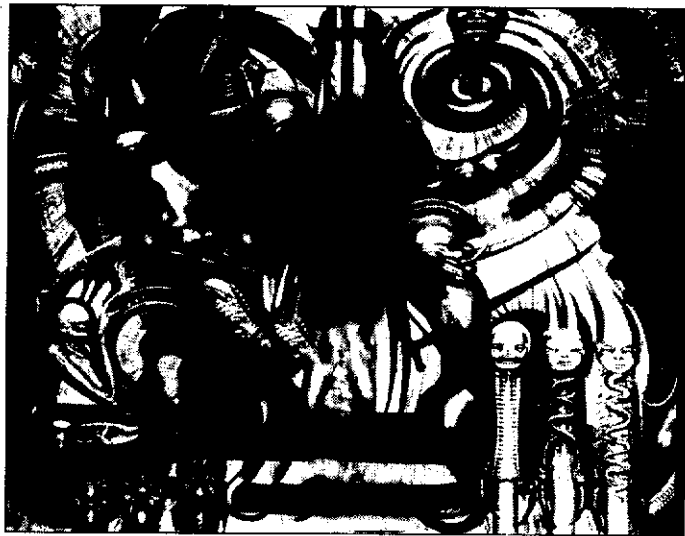
دکتر قاسم غنی در «یادداشت‌های قزوینی در حواشی دیوان حافظ» می‌گوید: در لغت عرب نیست. جزو لغات عامیانه است که ابودلف خزرچی در قصیده ساسانیه به کار برده... (۲)
در این‌که بدبینی دانشمندان و عالمان واقعی دین به حکام از یک‌سو، و اجتناب آنان از خشک

شرکت پیشبران کیفیت
مشاور استانداردهای بین‌المللی
منتشر می‌کند

✓ نشریه ارتباطات در مدیریت

✓ نشریه ISO 9000 و استانداردهای جهانی

تلفن: ۸۳۳۲۹۶
دورنگار: ۸۳۰۶۲۴
نشانی: خیابان مطهری، شماره ۱۸۰ - طبقه اول



مقدس‌ها، صوفی‌نماها و زهدفروشان از دیگر سو، یکی از انگیزه‌های اصلی توجه به ریا و سالوس است هیچ شک و شبهه‌ای نیست. فرزنانگان به دلیل «رهایی از خویشتن» به تعبیر جان کیتس شاعر انگلیسی، و به دلیل سیر در عالم معنا به تعبیر عرفای خودمان، طبیعتاً نمی‌توانستند به مهلکه قدرت‌طلبی سیاسی و پنهان‌کاری کسانی تن در دهند که خود را قسم و سرور مردم می‌پندارند و درون پرده فتنه‌انگیزی، همه دنیا را می‌طلبند:

به قول حافظ:
حالی درون پرده بسی فتنه می‌رود
تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند!

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب درباره درگیری فرزنانگان جامعه با مشرعیین و حکام که در تاریخ ما سابقه‌ای طولانی دارد این چنین می‌نویسد:
«... آنچه در دوره بوماسحق برای حافظ و برای تمام کسانی که با ذوق و هنر سر و کار داشتند اهمیت داشت، مسامحه‌ای بود که در کارها حاکم بود و به آنها اجازه می‌داد اگر نیز به باده و ساده آلوده نیستند با آزادی از آن چیزها صحبت بدارند و زهد ریایی و گرفت و گیر زاهد و محتسب را مانعی برای اظهار آلام و آمال خود

نشانند» (۳)

ظاهراً چنانکه از برخوردها و چالش‌های اجتماعی دوران ما هویداست، تسامح و تساهلی که گره خشم بر جبین متعصبان و دارندگان امتیازات حکومتی و صاحبان امتیازات اقتصادی آشکار و پنهان، انداخته است مثل همه تاریخ، درد دین نیست. چرا که فرزنانگان در این تسامح و تساهل، اولین کاری که می‌کنند «افشای راز خلوتیان» است. اینان منصوروار «اسرار هویدا» می‌کنند و چهره دروغ بزرگ را بر ملا می‌سازند چنانکه فردوسی در شاهنامه می‌گوید:

زیان کسان از پی سود خویش
بخوانند و دین اندر آرند پیش

و این، طبیعی است که «سالوس» بر نمی‌تابد تا مسامحه و مساهله، چهره واقعی او را در آینه افکار عمومی و در پیشگاه ملت، به گونه‌ای شفاف ظاهر سازد. از همین روست که با تمام قوا به بهانه حفظ ارزش‌ها، دست به اعمالی می‌زند که خود برای پاک کردن آلودگی‌های آن اعمال، گنج و سردرگم، مجبور می‌شود بیشتر به رسوایی خویش دامن زند.

فساد و تباهی در آن بیداد می‌کند، اما از دور هیبت و هیمنه‌ای به ظاهر فریبنده دارد.

این برج و بارویی که در ذهن ساده و بی‌پیرایه جامعه ساخته شده است، پندار تعمیم یافته سالوس است که نماد آن شیراز به منزله «برج اولیاء» (۴) در عصر حافظ شناخته شده است و به زعم دکتر زرین‌کوب دکانی بیش نیست برای صوفی و شیخ. و باز باید گفت آن قلعه و این برج در یک کلام نمی‌تواند زیج اندیشه حفاظت فرزنانگان از فرهنگ ملی و پارسی اجتماعی باشد. چرا که در این برج، به جای اولیای واقعی، صاحبان قدرت اقتصادی و صاحبان قدرت سیاسی جای گرفته‌اند. و گرنه بنا به آنچه تاریخ به ما نشان می‌دهد سالکان و عارفان دیروز و آزاداندیشان و فرزنانگان امروز هرگز نتوانسته‌اند از کنگره قلعه ریاکاری و سالوسی و محتسبی‌پذیری نام و وجود کسانی باشند که خدا یگان باورهای صادقانه مردم‌اند. زرین‌کوب می‌نویسد: «... شیخ نورالدین خراسانی، که در اوایل جوانی حافظ وفات یافت از صحبت حکام به شدت نفرت داشت. می‌گویند یک روز حاکم وقت به دیدار وی رفت. چون شیخ خبر یافت روی ترش کرد و با تندی گفت: اینها از من چه می‌خواهند که وقتم را پریشان می‌دارند. نه انسی به آنها دارم نه حاجتی. گویی اینها رفت‌وآمد با حکام را خلاف توکل می‌دانستند و مایه

آلودگی» (۵) و این گفته انسان را به یاد دیوژن و اسکندر می‌اندازد.

شکی نیست که تجزیه و تحلیل جامعه شناختی از خُلقیات و کنش قشرهای اجتماعی مستلزم پژوهش‌های علمی جامعه‌شناسان است و در یک مقاله ادبی نمی‌گنجد. اما می‌توان از همین منظر نقد ادبی، به اصل مسأله نقی زد. زمانی که ما شاهد زمینه‌های رشد ناهنجاری‌های فردی و اجتماعی هستیم و به مدد آمار و ارقام رسمی و تحلیل‌های مطبوعات و مراکز صاحب صلاحیت، رشد این ناهنجاری‌ها را درست در عرصه‌ای که ادعای پارسیایی اجتماعی بر در و دیوار همه شهرهای ما نقش بسته است به آشکاری می‌بینیم بزرگ‌ترین مانع و مشکل جامعه ما نقد رابطه مردم و حاکمیتی است که در میان قشری از مجریان آن با توده‌های مردم شکاف عمیق طبقاتی ایجاد شده است. و این اقلیت فراموش کرده است که خود، زمانی در میان همین توده‌های مردم رشد کرده است و حتی برخی از این آقایان در محله‌هایی زندگی کرده‌اند که امروزه روز حاضر نیستند از کوچ‌های غبار گرفته و فقرزده آنجا عبور کنند و سری به مردمی بزنند که خود، زمانی ظاهراً از زمره آنان بوده‌اند.

تقدس‌گرایی و زهدنمایی عده‌ای در این چند سال به سبب رشد بی‌رویه مناسک زندگی و غیرقابل شناخت بودن سره از ناسره باعث شده است

محوریت ضدنقد، چنان نهادینه شود که از یک کاریکاتور ساده، جنبالی سیاسی و در عمق خود خنده آور ساخته شود. یا از یک مقاله، چنان آشوبی راه بیندازند که انگار به کل کائنات آسیب رسیده است.

این یک واقعیت تلخ است که فرزندان، ظرفیت وجودی خود را دارند و در برابر ریزش بارانی از ابرهای اسیدی و مسموم رفتارهای اجتماعی، به دریای عاطفه و احساسات خود واکنش نشان می دهند. تنها فرهنگ سالوس پرور می تواند این واکنش ها را به نام جریان های ضدارزشی بنمایاند و زمینه ساز هدم آزادی اندیشه و بیان شود و زیر نام دین و مذهب دادگاه فتیش عقاید راه بیندازد.

فرزندان جامعه بدون واسطه و با پشت کردن به اهرم های خشن و زمخت اعتقادات جزمی، سینه خود را از مهرورزی ها پر می کنند و بازدم این نفس های مهربان، همانا اشاعه صلح و دوستی و نفی خشونت، هجو خرافه پرستی و افشای شجاعانه «سالوس» های تازه به دوران رسیده است.

در جهان متکثر امروز و در میان امواجی از اندیشه ها و صداها، ادبیات دیگر نمی تواند در مدح و ذم این حاکم و آن پیشوا خلاصه شود. تکرار مکررات است اگر بگوییم ادبیات آینه تمام نمای زندگی اجتماعی است. عزم نویسنده آزاداندیش امروز در این است که هرچه قوانین و آیین نامه های بازدارنده و فاقد ارزش تاریخی که فقط منافع طبقه جدید را حفظ می کند، با شداد و غلاظ بیشتری تصویب شود، عکس العمل شاعر و نویسنده و فیلسوف و هنرمند آزاده و فرهیخته شدیدتر خواهد شد و آنان حربه فرهنگی خود را برای آگاهی مردم تیزتر خواهند کرد.

در جامعه امروز ما نقش «سالوس» تاریخی در تحکیم مبادی اندیشه های ضد آزادی هنگامی بهتر احساس می شود که پرده از ماهیت خنده فرهنگ های واپس گرا برداشته شود و ریاکاری سیاسی پنهان در پشت قدرت اقتصادی برای مردم آشکار گردد و می بینیم که مطبوعات، با ورود خود به ورطه ضد تهدید و خشونت چگونه این رسالت را انجام می دهند و «سالوسان» قدر قدرت با ترفندهای خویش حتی در برابر تعهدات خود به مردم نعل وارونه می زنند. همچنین برای شناخت

این چهره پنهان، مقوله های کلاسیک عقل و عشق در ادبیات، کلید واژه های مؤثری اند که ما را در این منگنه درد آور و زمخت سیاست زدگی با پوشش دین، می تواند راهبر باشند.

«سالوس» در شعر حافظ

اعتبار تساریخی یک متن در این است که معنای نهفته در واژه واژه آن متن، از ویژگی فرازمانی و فرازمینی برخوردار باشد، یعنی پس پشت کلماتی منظم و چیده شده بر صفحات کاغذ، جهانی کیهانی از معنایی یافت شوند که روح جمعی تاریخ و جامعه اند.

تقدس گرایی و زهدنهایی در این چند سال، باعث شده است محوریت ضدنقد چنان نهادینه شود که از یک کاریکاتور ساده، بسازند.

حفاظ بدون شک این روح جمعی را در شعرهای خود دارد. تاریخ و مردم ایران هم این را ثابت کرده اند. اما آنچه به بحث ما مربوط می شود این نکته است که وی در زمانه خویش یکی از بی ثبات ترین دوره های تاریخی ایران را شاهد بوده و اسیر شرایط دهشتناکی شده که از تحمل و طاقت دانایی چون او بیرون بوده است.

در «کوچه زندان» دوره حافظ، ردپای مسموم پیشگانی نقش بسته است که زیر نام شریعت، تیغ

بر شاهرگ شرف و انسانیت می کشیدند. فقط یک نفر از آنها که مشت نمونه خروار است در جباریت تاریخی این سرزمین، یعنی امیر مبارزالدین در دوره زمامداری خود از مصادیق بارز و مشخص انسان هایی است که به اصطلاح روان شناسان دچار بیماری «افراط در جبران» می شوند.

وی ایام جوانی را در شقاوت و خوش گذرانی و تباهی اخلاقی می گذراند و یک مرتبه در چهل سالگی توبه می کند و برای جبران گذشته، «... زهد و پارسایی و محتسبی» پیش می گیرد و در این کار محتسبی چنان تندروی می کند که به قول نویسنده جامع التواریخ «... بسیار بودی که در اثناء قرائت قرآن و نظر در مصحف مجید، جمعی را از اوغاتیان حاضر کردند، به دست خود ایشان را بکشتی و دست شستی و پاس مصحف به تلاوت مشغول شدی...» (۶)

محتسبی چیست و محتسب کیست؟

در اشعار حافظ و سایر شاعران بزرگ ما، با این واژه روبه رو می شویم که اغلب از آن معنای داروغه و گزمره و شحنه استنباط می شود. اما «محتسب» مقامی است که از نظر سلسله مراتب از شحنه و داروغه و گزمره بسیار بالاتر است. بهتر است عنان سخن را به دست ابن خلدون بسپاریم. این فیلسوف و مورخ و جامعه شناس بزرگ در مقدمه کتاب العبر که ترجمه جلد اول و دوم آن به فارسی به مقدمه ابن خلدون معروف است درباره محتسبی و محتسب چنین می نگارد:

«محتسبی وظیفه ای از باب امر به معروف و نهی از منکر است که برعهده داران امور مسلمین واجب است این پایگاه را به کسی که شایسته این مقام باشد اختصاص دهند و او را ملزم به وجوب آن سازند...» (۷)

ابن خلدون به تشکیلاتی اشاره می کند که محتسبان می باید پدید آورند و امور اداره شهر را به عهده گیرند. آنان در این امر وظایف شهرداری ها را در باب سد معبر، تعریض خیابان ها و ازین قبیل امور و یا وظایف دایره منکرات را درباره اموری چون هدم منکرات و شکستن آلات و ادوات طرب و ابزار موسیقی و یا وظایف تعزیرات حکومتی و یا اداره اماکن امروز را به عهده دارند. نکته مهم در نوشته ابن خلدون این است که او

قدرت اقتصادی و خانوادگی.

به هر حال تا جایی که به بحث ما مربوط می شود حافظ درباره محتسب اشعار بسیاری دارد چرا که پس چهره عبوس او «سالوسی» را می بیند مخالف و معاند با فرهنگ بارور و بالنده. او در برابر این سالوس و این محتسب واکنش نشان می دهد:

● اگرچه باد فرح بخش و باده گل یزاست

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

شراب خانگی ترس محتسب خورده

به عقل نوش که ایام فتنه انگیز است

● شراب خانگی ترس محتسب خورده

به روی یار بنوشیم و یانگ نوشا نوش

او مستقیم و غیرمستقیم به ریاکاری می تازد. سالوس را به سخره می گیرد و رندانه هرچه که شریعت را دستاویز متمگری و خودکامگی خود کند هجو می کند و در مکتب ملامتی او نوع برخورد با تشریح دروغین، شجاعانه و بی واسطه است. وی از مصطلحات و کلماتی که پرخاشگرانه و لجاجانه باشد می پرهیزد و به جای آن، موضعی می گیرد که هشیارانه و خردمندانه است. دانش و بینش او کمال یافته است. به همین دلیل حساب و کتاب خود را از صوفی و شیخ دروغین جدا می کند:

● واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

تویه فرمایان چرا خود تویه کمتر می کنند...

● دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند

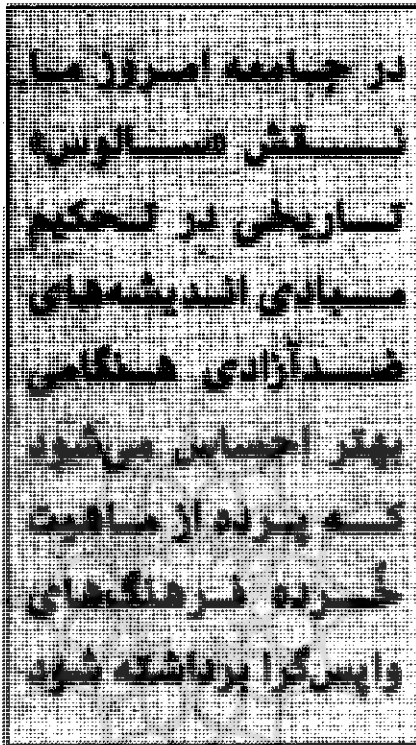
پنهان خورید باده که تعزیر می کنند

ناموس عشق و روتق عشاق می برند

منع جوان و سرزنش پیر می کنند

این افشاگری فرهنگی را حافظ در اشعار خود همانند الماس سفته ای از خرد و حکمت ایران زمین به نسل امروز سرزمین خود منتقل کرده است. او که جوهره ناب حکمت اسلامی را دارد، حافظ قرآن است و آگاه به نشانه ها و نمادهای فرهنگ باستانی ایران، در واقع چکیده تمدن ایران زمین است و بر نمی تابد که گدا صفتان ازرق لباس و دل سیه، سرزمین او را آماج شلاق کنند و به نام مذهب بر جان و ناموس مردم ایران بتازند برای همین

تاکنون هیچ یک از این سخت گیری ها و تعزیرات نتوانسته است به نهادهای شدن اهداف متولیان آنها در فرد و اجتماع منجر شود. و هیچ کسی با منطبق چماق و شلاق و تنگ ژ-۳ و محبس به راه راست هدایت نشده است.



«سالوس» در معنای عام خود حاصل جامعه ای است که ریاکاری دینی در آن به امری عادی و پنهان میل شود. فرقی هم نمی کند این جامعه متعلق به دوران ساسانیان باشد یا آل مظفر یا قاجاریه، ایران امروز باشد یا عربستان و افغانستان. اسف انگیز است که ما بخواهیم به نام دفاع از ارزش های دینی، آن هم در جهان امروز که برنامه ریزی، مدیریت صحیح، اقتصاد سالم و روابط بین المللی فرهنگ ساز حرف اول را می زند با ملاک ها و معیارهای دوره امیر مبارزالدین ها فتوای اجرای احکام شریعت را صادر کنند در حالی که آگاهی عمومی مردم ما به حدی است که از همه پنهان کاری های سیاسی و امتیازات ویژه حکومتی بسیاری از حضرات آگاهند. همه می دانند که در یک نظام ناسالم مبتنی بر اقتصاد و دلالتی، اصلاح طلبی یعنی حذف منافع دلالتی صاحبان

تأکید دارد «این پایگاه را به کسی که شایسته است» اختصاص دهند. وی همچنین می نویسد: «... در حقیقت محتسب اموری را انجام می دهد که از لحاظ تممیم و سهولت اغراض، قاضی از آنها دوری می جوید، از این رو، اینگونه امور را به وی می سپارند تا از این راه به منصب قضا خدمت کنند. و این وظیفه در بسیاری از دولت های اسلامی مانند عییدیان مصر و مغرب و امویان اندلس داخل در کارهای عمومی منصب قضا بود و از وظایف قاضی به شمار می رفت و او کسی را به انتخاب خودش برای این امور تعیین می کرد. سپس هنگامی که وظیفه سلطان از خلافت جدا شد و در امور سیاست کشور به طور عموم نظارت و مراقبت می کرد این وظیفه هم جزو دیگر وظایف پادشاه می شد و به صورت یک منصب و پایگاه مستقل درآمد.» (۸)

می بینیم که منصب و شغل محتسبی که برعهده سلطان بوده است و در طول تاریخ به صورت استعاره و کنایه در فرهنگ و ادبیات جنبه کنایی پیدا می کند به طوری که هر خودکامه ای را محتسب می خوانند. چنانکه این لقب در آثار حافظ و هم عصران او، کنایه ای می شود از تندخویی و خشونت طلبی، آنچه امیر مبارزالدین انجام می داد و به عنوان محتسب نام او را در تاریخ خودکامگی دینی ثبت کرده است، صرفاً از سر خودرایی نبوده است. او آمر به معروف و ناهی از منکر بوده و به دستور فقیهان فرامینی را اجرا می کرد که مسلماً در یک جامعه سالم دینی امروزی مذموم و مورد انزجار افکار عمومی است. دکتر محمد معین در این باره می نویسد: «... امیر مبارزالدین به تشویق فقیهان، در امر به معروف و نهی از منکر راه اقراط پیش گرفت...» (۹)

طبیعی است که نتیجه سخت گیری ها و اقراط کاری ها، پنهان کاری و ریاکاری هایی است که جامعه ترسیده از محتسب بدان ها گرفتار می شود. ایجاد رعب و وحشت از قانون و حکومت، فساد اجتماعی را دامن می زند و همه امور متنوع را به زیر سقف ها می برد. و مردم را از نظر شخصیتی به بحران زدگی و رفتاری دوگانه و ریاکارانه ترغیب می کند.

است که او در این راه خود را غلام و بنده انسان صادق و یکرنگ می‌داند:

● غلام همت دردی کشان یکرنگم
نه آن گروه که از رزق لباس و دل سپند
و توصیه می‌کند که:

● میوس جز لب ساقی و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست برسیدن
و در آرزوی نمادین، می‌سراید:
بود آیا که در میکده‌ها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند
دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

آقای بهاء‌الدین خرمشاهی در کتاب «حافظ» خود، موضع‌گیری حافظ را در برابر وضع موجود و کنش قلمداد می‌کند که در دو وجه: تسلیم و مقاومت و مبارزه جلوه می‌کند. (۱۰) آنچه که در مبحث ما می‌گنجد همین مقاومت و مبارزه حافظ است که وی را در «نپذیرفتن وضع موجود و انتقاد از زمانه اجتماعی و فرهنگی» (۱۱) ترغیب می‌کند:

● ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب
که بوی باده مدام دماغ تر دارد
● نصیب ماست بهشت ای خدانشناس برو
که مستحق کرامت، گناهکارانند.

● ز مسجدم به خرابیات می‌فرستد عشق
به سر همی روم ای جان نمی‌کنیم نزاع
ز زهد زاهد و طامات او ملول شدیم
باز رود و غزل خوان و می بیار و سماع

«سالوس» در مکتب حافظ نماد آلودگی، بت‌شددگی (کیش شخصیت)، بت‌پرستی (شخصیت پرستی) و تجسمی است از جباریت تاریخی در نظام‌های حکومتی دینی و غیردینی.

اگر تاریخ نتواند ما را به آفاق درخشان و افشاکننده فرهنگ و خردمندی اندیشمندان خود آگاه سازد و اگر بنا باشد از بزرگان خود فقط به ساختن زیارتگاه و گنبد و بارگاه بسنده کنیم و آن راز نهفته در اندیشه آنان را در راه تحکیم مبادی اعتقادی عوامانه و خالی از بالندگی به کار گیریم، به درستی که در حق فرهنگ و مردم خود خیانت کرده‌ایم و در تکرار نابخردی‌های تاریخ شریکیم.

قداست حافظ در نزد مردم ایران نه از نوع قداست‌های حکومتی و گذراست بلکه درست هم از

این روست که او وجدان بیدار جامعه ایران در افشای «سالوس» و «محتسب» همه ادوار زندگی ماست. او در شعر خویش همه عناصر فرهنگ ساز سرزمینش را به خدمت می‌گیرد، دین و شریعت را از هر فقیه و شیخی بهتر و بنیادی تر می‌شناسد. عرفان ایرانی را تجربه می‌کند و یک‌تنه به جنگ «شرک تقوانام» (۱۲) می‌رود:

● زاهد و مُجرب و نماز و من و مستی و نیاز
تا ترا خود ز میان با که عنایت باشد
زاهد را به رندی نبرد معذرت است
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد
● بگو به زاهد سالوس خرقه پش دورو
که دست زرق درازت از آستین کوتاه

و اگر، دیوان حافظ و مولوی و شاهنامه فردوسی و آثار سهروردی و دیگر فرزندان دیرینه ما و امروز آثار نویسندگان و شاعران ستم‌ستیز و آزاداندیش در آب تحصبات کور محتسبان و سالوسان تازه به دوران رسیده شسته می‌شود، فریاد اصلاح‌طلبانه غیرت‌مندان ایران‌زمین این صداهای ناهنجار خودکامگی متشرعانه را در آثار خردمدار و در دوره نوزایی فرهنگ ایران‌زمین خاموش می‌کند.

● احوال شیخ و واعظ و شرب‌الیهردشان
کردم سؤال صیادم از پیر می‌فروش
گفتا نکفتی است سخن، گرچه محرّمی
در کش زبان و پرده نگاه‌دار و می‌پنوش!

ارجاعات و توضیحات

- ۱- برهان قاطع.
- ۲- پادداشتهای دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ - به کوشش اسماعیل صارمی - انتشارات علمی - چاپ دوم - ص ۲۷۳
- ۳- از گوچه رندان - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب - انتشارات امیرکبیر - چاپ پنجم - ص ۴۶
- ۴- درباره برج اولیاء رکه: زرین‌کوب، از گوچه رندان ص ۴۶ و ۱۶۳ و ۱۶۹
- ۵- همان - ص ۴۶
- ۶- نقل از «حافظ» بهاء‌الدین خرمشاهی - طرح نو، ج اول، ص ۷
- ۷- مقدمه ابن خلدون - جلد دوم - عبدالرحمن بن خلدون - ترجمه محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی - چاپ هشتم - ۱۳۷۵ - ص ۴۳۲
۸- همان

۹- خرمشاهی - بهاء‌الدین - همان - ص ۸
۱۰ و ۱۱- یک: همان صفحات ۸۰ تا ۹۵

۱۲- سعدی می‌گوید: بر خیز تا یک سو نهیم این دلق از ورق
لام را / بر باد قلاشی دهیم این شرکت تقوا نام را.

● در مورد واژه «اوغان» در هیچ یک از فرهنگ‌های معتبر توضیحی مشاهده نشد جز در فرهنگ دهخدا که آن را مسادل افغان وزاری ذکر کرده است، لذا به نقل برداشت سردیبر «گزارش» که درباره آن تحقیقی محلی کرده، بسنده می‌کنیم:

وی معتقد است «اوغان» همان افغان است که در گویش‌های محلی - مانند خیلی واژگان دیگر - حرف ف بدل به او شده است. این واژه در گویش‌های محلی مردم خراسان دو کاربرد متفاوت دارد. یک کاربرد آن (که درست‌تر هم هست) زمانی است که مراد سخن‌گو اشاره به فردی از اهالی افغانستان و یا امری منسوب به مردم افغانستان است؛ مثلاً

- فلائی اوغانی (افغانی) است.

- این پارچه اوغانی است.

- فلائی از اوغانستان (افغانستان) آمده است.

مشاهده می‌شود که حتی افغانستان در این گویش‌ها اوغانستان تلفظ می‌شود.

کاربرد دیگر این واژه در بخش‌هایی از خراسان رایج است که در دوره‌های تاریخی مختلف بیشتر از دیگر جاها در معرض ایلمار اقوام بیابانگرد (از یک‌ها، ترکمن‌ها و...) قرار داشته‌اند. در این جاها اوغانی که با لحنی تحقیرآمیز بیان می‌شود مرادف با فرد مهاجم، بی‌فرهنگ، غارتگر و بدکار است.

شاید تداخل خاطر ایلمارهای افغان‌ها و دیگر مهاجمان (به ویژه زردپوستان چشم‌تنگ) موجب شده که در این قسمت‌ها واژه اوغان و اوغانی کاربرد نادرست داشته باشد. ذکر این نکته هم بی‌فایده نیست که در این نقاط واژه اوغانی بیشتر در مورد کسانی به کار برده می‌شود که مشخصات ظاهری نژاد زرد را دارند.

نکته قابل بررسی این است که چگونه این واژه محلی خراسان به شیراز دوران حافظ رفته و مراد از «اوغانیان» که نویسنده جامع‌التواریخ بدان‌ها اشارت کرده، چه طایفه‌ای هستند؟ اعقاب مهاجمان چنگیزی یا کسانی که در لشکرکشی‌های تیمور به ایران (و از جمله شیراز) در مناطق مختلف این سرزمین ساکن شده‌اند؟